

نقدی بر کتاب در دیار صوفیان

بقلم آقای علی دشتی

۶

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس
که نه هر کز ورقی خواند، معانی دانست

۱- وحدت وجود و وحدت شهود

وحدت وجود را در مبحث خود، که در شماره ۲۰۴ و ۲۰۵ این مجله درج گردیده است، بنحواختصار بیان کرده‌ام، لیکن ترکیب اضافی وحدت را به شهود، در کتب علمی صوفیه و عرفای شامخ، بطور اصطلاح نیافتم، ولی شیخ شبستری در گلشن راز و در بیت زیر بدان اشاره کرده، گویا نیکلسون که آقای دشتی از او نقل کرده است، از گلشن راز گرفته باشد:

محقق را، که وحدت در شهود است ^{علوم} نخستین نظره، بر نور وجود است
ولی وحدت در شهود، یعنی نفی کثرات امکانیه در رؤیت و شهود و بالاخره در شهود
ظاهری و باطنی رسیدن بوحده حقیقی وجود.

باری، وحدت یگانگی و یکی بودن، و یکی دیدن است، بویژه که، لفظ شهود، در لغت مشاهده و در اصطلاح تصوف رؤیت حق است بحق. بنابراین وحدت وجود، یگانگی و یکی بودن حقیقت وجود و سعه و اطلاق و شمول آنست بر مظاهر اکوان و اعیان، بطوریکه فی الحقیقه جز وجود واحد ذاتی و حقیقی اطلاق، چیز دیگری در داهستی نباشد و رجوع کثرات را باصل خود دانسته و در کثرات وحدت و نیز وحدت را در کثرات مشاهده کرد. همین ملاحظه وحدت در کثرات را می‌توان وحدت شهود دانست، زیرا سالک مسیر الی الله در مراتب وجود، حقیقت آنرا مشاهده می‌کند و در کثرات و اعیان جز واحد

حقیقی‌رانی ببیند. بنابراین در مقام یگانگی و یکی بودن حقیقت هستی، اصطلاح وحدت وجود را بکار می‌برند و در مشاهده عارف، و مطالعه صفحات هستی و اوراق وجود، و دیدن و خواندن کلمات کثیره وجودیه، که از نفس رحمانی صادر شده و از مخارج حروفی گذر کرده و شکل کلمه وجودی بخود گرفته، چیز یک مصدر ذاتی نمی‌یابد، که در عین تفصیل مجمل و در صورت اجمال مفصل می‌باشد.

پس نسبت وحدت وجود به وحدت شهود بلحاظ قیاس، عموم و خصوص است، بدیهی است عموم آن وحدت وجود، و خصوص آن وحدت شهود می‌باشد، و اگر عارف در مقام دید فوقانی و وجودی از بالا پائین بنگرد حقیقت وجود واحد را در کلیه مراتب تعینات و منازل آن ساری می‌بیند و این سرایت نیز سرایت کمالی و ذاتی است نه عارضی، و بقول شیخ شبستر:

وجود اندر کمال خویش ساری است تعین‌ها، وجود اعتباری است

لیکن اگر از پائین و در مقام سلوک عرفانی به کثرات امکانیه بنگرد، و بدین چشم بشهود هستی بپردازد، جز یک وجود را در کلیه اعیان خارجه و امریه مشاهده نمیکند، که بقول شیخ شبستر نتیجه آن نیل یوحدت وجود است بنابراین حقیقت ما کان و مایکون جز نقطه واحدی نیست. که گاهی نزول میکند و گاهی صعود.

نظر بر هر چه افکندیم، واللہ نباید در نظر ما را، جز الله

در وحدت شهود، عارف محقق، اعیان خارجی را بصورت موجودات اضافی می‌نگرد نه حقیقی و این مقام عارفی را میسر است که از مراتب کثرات صوری موهوم گذر کرده، بتوحید عیانی رسیده است و بدیده حق مطلق اشیاء را می‌نگرد و اصوات را می‌شنود و بزبان حق سخن می‌گوید، پس چنین چشم و گوش و زبانی، وجودات مقیده را بشکل واقعی آنها یعنی نیست‌های هست نما در می‌یابد و بقول شاعر: (ففی کل مرئی، اراها برویتی). زیرا دیده عارف کامل احوال و دو بین نمی‌باشد و غیریت و دوگانگی یا چندگانگی برای او معنی ندارد، و چنین عارفی با توفیق الهی بمرتب شهود اسماء و صفات و افعال رسیده و مخصوص به عنایت زلی شده و بالمآل بشهود ذات واحدی در مراتب خلقت و وجودات ناآل شده است. اما چنین عارفی در مقام شهود، با ذهنی انباشته از علوم نظری عرفانی و دید وسیع علمی و باطن پاک و مصفا، بمکاشفه وحدت می‌پردازد و این مرتبه شامخه هر مدعی با اصطلاح " عرفان باف " و عامی بی تحقیقی را، که به شیبادی و برای امرار معیشت دنیاوی و پرداختن بخلق و دلق و حلق، عوام الناس را مرکب تاخت و تاز خود کرده و بدکان داری و حیلت، بخر مراد سوارند، امکان حصول نیست.

از باب تذکر، این عوام کالانعام بل هم اذل را کوچکترین اطلاعی از مشکلات

طریق و فهم مسائل غامضه عرفانی و علم تصوف نیست و در موقع بیان ، بلاغت و سفاقت از وجنات آثار و جنان آنها آشکار است ، و بدبختانه در زمان ما ، اینداعیه داران در رسته حلق ، دکانهای جهالت گشوده ، یکسب معاش و تحمیق مردم سرگرمند .

باری ، پس از بیان وجوه وحدت وجود و شهود ، بمطالب آقای دشتی در صفحه ۶۵ کتاب مورد نقد می پردازم . ایشان در مسأله وحدت وجود از نظر صوفی بتوجیهی غلط پرداخته می نویسد : (فرضیه وحدت وجود مشعر بر اینستکه ماهیت و حقیقت وجود یکی است که باعتباری ، گاهی نام خدا بر آن میگذارند و گاهی جهان) .

اولاً - وحدت وجود را با اینهمه مبانی و قواعد علمی و حکمی و مبانی صحیح مأخوذ از ظاهر و باطن قرآن کریم واحادیث معتبره ، بنام فرضیه دانستن ، صرف عدم تحقیق و نادانی است . که بیان آن در شماره های پیشین مجله وحید گذشت .

ثانیاً - "عدم معرفت و ندانستن معنی ماهیت و فرق آن با حقیقت وجود ، و با واو عطف و مترادف ایندو را در شمول حکم واحد در آوردن و ناشناسی حتی معانی لغوی آنها ، برای اهل اطلاع دلیل بر مسامحه ، و برای آقای دشتی دلیل عدم اهلیت علمی است ، چنانکه در همین مبحث پاره های از معانی ایندو کلمه را تعهد کرده ام .

ثالثاً - هیچیک از حکما و عرفای شامخ ، هرگز و در هیچ اثر و نوشته های بماهیت نام خدا ننهاده اند ، و نیز بحقیقت وجود نام جهان نگذاشته اند ، تا باعتباری جای ایندو را با هم عوض کنند و خدا راجهان و جهان را خدا انگارند ، و این مختراعات و ابداعات از فکر بکر نویسنده در دیار صوفیان بر بیاض آمده است ، نه عرفا و صوفیه . برای اطلاع نویسنده و مطالعه خوانندگان محترم ، چند بیت از گلشن راز را ، که در آن نسبت جهان ، و عوالم را بذات حق تعالی بیان کرده نقل می کنم :

به نزد آنکه ، جانش در تحلی است	همه عالم ، کتاب حق تعالی است
ازو ، هر عالمی ، چون سوره های خاص	یکی زان فاتحه ، دیگر جو اخلاص
نخستین آیتش ، عقل کسل آمد	که در وی ، همچو باء بسمل آمد
دوم ، نقش کل آمد ، آیت نور	که چون مصباح شد ، در غایت نور
سوم آیت ، در او شد عرش رحمان	چهارم ، آیه الکرسی ، همی خوان
پس از وی ، جرم های آسمانی است	که در وی سوره سبع المثانی است
نظر کن باز ، در جرم عناصر	که هر یک ، آیتی هستند باهر
تعین بود ، کز هستی جدا شد	نه حق شد بنده ، نی بنده خدا شد

۲- فرق وحدت وجود ، با حلول و اتحاد .

شرط لازم در حلول و اتحاد ، دو بودن وجود است ، زیرا در حلول که بمعنی فرود

آمدن و وارد شدن و دخول چیزی در چیز دیگری است ، تا دو شیئی موجود نباشد که یکی از آنها ، در دیگری فرو رود ، یا داخل شود ، بطوریکه پس از ورود و دخول ، هر دو یکی بنظر آید ، معنی حلول تحقق نیابد ، و در اتحاد نیز مفهوم دو تا بودن وجود شرط لازم است ، بطوریکه مولانا در مثنوی فرماید : " اتحاد یار ، با یاران خوشاست " و بیت دیگر از همو :

جان گرگان و سگان ، از هم جداست متحد جانهای شیران خداست

که تا یاری نباشد با یاران اتحاد نداشته باشد معنی در مصراع بیت ، و تا جان گرگان و سگان دو تا و از هم جدا نباشند صنعت طباق و تضاد در معنی بیت ، به متحد بودن جانهای شیران خدا صورت نیندد ، چنانکه در مفهوم اتحاد جانهای شیران خدا نیز تعدد شرط لزوم است .

نکته دیگر اینکه در حلول ، احتیاج به حال و محل شرط است ، و در اتحاد سنخیت دو چیز متحد ، زیرا با توجه بعدم سنخیت جان گرگان و سگان - یعنی بهائم و سباع بطور کلی - اتحاد محقق نیست و بقول مولانا از هم دیگر جدا هستند و چون مفهوم سنخیت در جانهای شیران خدا محقق است ، اتحاد برقرار می باشد .

ولی صوفیه موحده را در وحدت وجود ، باور بر اینست که در دیر وجود غیر ذات حقتعالی دیاری نیست و کثرات مشهوده ، مربوط به تعینات است ، که تا این غبار نه نشیند صفا معلوم نمیشود و تا این تعین ها که نمودی از حقیقت بود می باشند مرتفع نگردد ، وحدت ذاتیه مطلقه حقیقیه آشکارا نگردد و بقول شاعر : عارف :

این تعین شد ، حجاب روی دوست چونکه بر خیزد تعین ، جمله اوست

تا تعین بر نخیزد ، از میمان حق نهان است و نخواهد شد عیلم

در قرآن عظیم است ، که حق اول و آخر و آشکار و نهان همه موجودات می باشد و موجودی در حقیقت و نفس الامر ، غیر از حق مطلق نیست و معیت قیومیه خداوندگاری ، بنامی ممکنات ، علت قوام وجودی آنهاست ، و لذا در قرآن کریم است که " هو معکم اینماکنتم " - او با شماست هر جا که باشید ، بنابراین در وحدت یگانگی حقیقت وجود و در حلول و اتحاد ، دو تا بودن مفهوم وجود ، شرط لازم می باشد .

حال باید در سخنان حلاج نگریم ، که از مفهوم الفاظ و اشعار و عبارتش ، کدامیک از این سه مورد - وحدت وجود ، حلول ، اتحاد - برمی آید تا قبل از تحقیق کامل این مطلب ، این صوفی پاک باخته و تمام سوخته را بکفر و الحاد منسوب نماییم ، و از غوغای عوام منشرعه ، که هرگز بمعنی توحید ذاتی نرسیده اند ، نهراسید .

محمد بن خفیف ، که خود از اعیان رجال صوفیه است در مورد حسین بن منصور

فرماید^۱: (الحسین بن منصور عالم ربانی) و عالم ربانی کسی را گویند که سخن او در روی زمین برای کلیه مردم حجت است و خود از حجج الهی می باشد و مولی الموحدين علی ع را در خطبه کمیل در این خصوص کلامی است بکمال اهمیت:

(یا کمیل الناس ثلاثه ، فعالم ربانی و . . .) که آنحضرت تقسیم مردم را در کمال قرب و بعد از فردا شرف آغاز کرده و به اخس پایان داده است، چنانکه شیخ بزرگوار شیراز از عالم ربانی در بیت معروف خود به لفظ "مرد" اراده کرده فرماید:

عالم و عابد و صوفی ، همه طفلان رهند "مرد" اگر هست ، بجز عالم ربانی نیست
سلمی در طبقات خود ، از عبدالواحد بن بکر نقل می کند که حسین بن منصور میگفت:

(الهی انت تعلم عجزی عن مواضع شکرک ، فاشکر نفسک عنی ، فانه الشکر ، لا غیر)
- خداوند گاراه، تو میدانی زبونی و عجز مرا از مواقع و مواضع سپاسگزاری خودت ، پس تو، خودت را بجای من سپاسگزار باش ، که همانا حقیقت شکر همان است که خودت شاکر خود باشی نه دیگری و موضوع شکر در عرفان اسلامی آنقدر اهمیت دارد که در قرآن کریم است که: (و قلیل من عبادی الشکور) ، زیرا شکر نوعی از عبادت است که فقط مقربان خاصه الهی را که بنهایت کمند ، سزاوار و درخور است ، بدلیل اینکه شکر حقیقی استدلال از راه اثر است بمؤثر و از نعمت به منعم ، و خود گونه ای از ایمان حقیقی بخداوند یکتا می باشد و از داوود پیغمبر - علیه وآله وعلیه السلام - نقل است که: (یارب ، کیف اشکرک ، و الشکر نعمه آخری) - خداوند ا چگونه ترا به پاس نعمت هایت سپاس گویم ، در حالیکه خود شکر نعمت دیگری است - البته اهل کلام میدانند ، که سخن حضرت داوود تا چه اندازه معقول و درست است ، زیرا شکر گزاری متوقف به نعمت است در حالیکه خود شکر نعمتی دیگر و برای آن شکر لازم است ، و بالاخر در کار شکر گزاری بمعنی حقیقت کلمه از دست بنده خارج می شود و شکر واقعی نیز مانند توحید حقیقی خاص حضرت پروردگار می شود . اینست که حلاج شکر حقیقی ، شکر خداوندگار تعالی خودش را میداند و نه غیر او . در مواضعی از قرآن عزیز ، شکر را در مقابل کفر قرار داده و اسلام و ایمان را عبارت از حقیقت شکر آورده است . این شکر خود سه گونه است: شکر بقلب و آن ادراک وجود نعمت است از منعم و شکر بزبان و آن درود و ثنای بر نعمت دهنده می باشد و شکر بجوارح و اعضا و آن اطاعت منعم است بحقیقت اطاعت ، و در شکر مطالب دیگری وجود دارد که بلحاظ رعایت اختصار از شرح آن خودداری میشود .

بهروجه ، عبارت حلاج در شکرگزاری بغایت صحت و در کمال توحید است ، که دلالت بر یک اندیشه پخته و متشرع عارف دارد ، نه هر توهم هیولایی . (ادامه دارد)